



## خروج از هنجار

■ شهرام مقدسي

متأسفانه <جامعه فرهنگی> ما هنوز نمود عینی و عام ندارد و مسایلی از قبیل منفعت‌طلبی و بی‌اعتنایی به حقوق دیگران سبب شده است که فرزندان و فرهیختگان از آرامش و امنیت کافی بهره‌مند نباشند

کثرت گرایی، گرایش دوران ماست! سرطانی بدخیم، عمیق و گسترده که در همه زوایای زندگی ما چنگ زده است. هم بزرگترین مشکل و هم شاید از زاویه‌ای دیگر و به زعم عده‌ای، بهترین فرصت است

محققان می‌گویند عشق و صمیمیت، پایه و اساس سلامت و درمان بیماری است، بر این اساس اگر بحران را نوعی بیماری تلقی کنیم و آن را <خروج از هنجار> طبیعی هر چیزی در نظر بگیریم شاید بتوان بخشی از بحران موجود در عرصه ادبیات به ویژه شعر را، به دلیل تغییر ذائقه‌ای که در اثر عوامل مختلف به تدریج ایجاد یا بر آن تحمیل می‌شود به مخاطب نسبت داد. اما همه حقیقت این نیست، زیرا مخاطب یک روی سکه است و طرف دیگر آن نویسنده یا هر هنرمند دیگری است که در صورت از دست دادن این دو عنصر مهم یعنی <عشق> و <صمیمیت> خود به خود در ایجاد <بحران> مشارکت می‌کند و سلامت روحی و روانی جامعه را به مخاطره می‌اندازد. به عبارت دیگر بخش عمده بحران متوجه مؤلف است نه مخاطب! زیرا بنابراین است که هنرمند با خلاقیت یا باز آفرینی حوادث گذشته در ذهنیت جامعه و تاریخ مستقیماً تأثیر بگذارد، نه اینکه خود، تحت تأثیر مقطعی جامعه قرار بگیرد و با هر بادی بلرزد! چرا که اصولاً هنرمند نسبت به جریانهای سطحی و عام در هر عصر و نسلی، باید موضعی برتر و فراتر داشته باشد وگرنه چگونه ممکن است و می‌تواند انعکاس دهنده حقایق و بازتاب آرزوهای بیرون و درون جهان خویش باشد. تردیدی نیست که هنرمند، متکلم است و مخاطب مستمع! پس اگر هنرمند به عنوان متکلم بی‌بهره از عشق و صمیمیت باشد، بدیهی است هیچگاه تأثیر مثبتی بر مخاطب به عنوان مستمع نخواهد گذاشت. ارتباط زمانی، اولاً برقرار و ثانیاً پایدار می‌گردد که هنرمند، ضمن شناخت صحیح نیاز مخاطب، با عشق و علاقه، صمیمیت و صداقت، سخن خویش را بگوید و حرف خویش را بزند وگرنه راهی به دل‌های مشتاقان باز نخواهد کرد. اگر امروز مخاطب ما دچار نوعی توهم و سرگردانی است و ناگزیر از گزینش و انتخابهای عجولانه و بعضاً بد در هر مقوله‌ای! شاید دلیل اصل آن، فقدان عشق و صمیمیت در جان خالقان آثار است یا حداقل، روشنایی اندکی که حتی، در آثار ارائه شده وجود ندارد و بدست نمی‌آید! و این، سبب فراهم آمدن فضایی کاملاً تاریک و خالی از هر گونه عشق و امید برای مخاطب می‌گردد و دایره دید او را برای دستیابی به روزنه‌ای هر چند کوچک در مسیر رستگاری، هر لحظه تنگ و تنگ‌تر می‌کند و شاید هرگز از چنبره اوهام و هراسها رهایی نیابد و چشمانش به دیدار سحر نائل نیاید! بنابراین از یک سو، حلقه گمشده در شعر، عشق و صمیمیت شاعر است در سرودن! اگر می‌یافت و نمی‌یافت، قطعاً راهی به جانها باز می‌کرد و به هر صورت مخاطبین خویش را پیدا می‌کرد.

از سوی دیگر، متأسفانه <جامعه فرهنگی> ما هنوز نمود عینی و عام ندارد و مسایلی از قبیل منفعت‌طلبی و بی‌اعتنایی به حقوق دیگران سبب شده است که فرزندان و فرهیختگان از آرامش و امنیت کافی بهره‌مند نباشند، این امر نه تنها، روند رشد اندیشه را کند، بلکه در مواردی متوقف می‌کند!

در عین حال باید اعتراف کنیم که آفاق جدیدی در عرصه ادبیات گشوده شده است و شاعران زیادی در جستجوی زوایای گمشده هستند و به توفیقاتی نیز دست یافته‌اند. به ویژه آنکه با زبان به راحتی کنار آمده‌اند و دیگر از آن پیچیدگیهای گذشته (تعقیدهای لفظی و معنوی) خبری نیست! اما باید از این نکته اساسی غافل نبود و عمیقاً توجه داشت که این <ساده‌گویی> به <ساده‌نگاری> نینجامد و سطح شعر نازل نگردد! این روزها به وضوح می‌بینیم که به عناصر بیانی بیرونی شعر بیشتر التفات می‌شود و متأسفانه شعر بیچاره فاقد کیش شخصیت است. در اغلب اشعار، ازدحام صدا و تراحم تصویر به چشم می‌خورد و فضا آلوده و به شدت متشنج است، گویی چند شاعرند که با هم در یک شعر حرف می‌زنند و البته هر کدام با منظرگاههای متفاوت از هم!

این امر حتی مخاطب صمیمی شعر را، از شعر متنفر و بیگانه می‌کند به گونه‌ای که هیچگاه با آن به وحدت و بیگانگی نمی‌رسد! و این همه تحت عناوین مدرن و پست مدرنیسم اتفاق افتاده است و کماکان می‌افتد!

کثرت گرایي، گرایش دوران ماست! سرطانی بدخیم، عمیق و گسترده که در همه زوایای زندگی ما جنگ زده است. هم بزرگترین مشکل و هم شاید از زاویه‌ای دیگر و به زعم عده‌ای، بهترین فرصت است، جایی که هر مرد و زنی، شهروندی، جهانی می‌گردد و سردرگمی و تشویش بر مفر چیره و مستولی می‌شود و جانشین شکل مشترکی از فرهنگ جمعی می‌گردد.

دوره پست مدرنیسم، زمان انتخابهای مداوم، به واسطه انفجارهای مکرر اطلاعاتی است. زیرا دوره مدرن که به نظر می‌رسید برای همیشه دوام می‌یابد، به سرعت جزئی از گذشته می‌گردد. در واقع، گرایشهای گوناگون، فرصت درک و بینش عمیق و همه جانبه را از انسان معاصر گرفته است! صرف نظر از سایر مقوله‌های اجتماعی، این نقیصه، در مقوله فرهنگ و هنر به اوج خود نزدیک می‌شود. زیرا در نگاه نخست، هر مخاطبی، با جهان بینی شاعر مواجه بوده و بر اساس آن، دست به انتخاب و گرایش آگاهانه می‌زند زیرا اصالت يك اثر، منوط و متکی به بینش نهفته در آن است نه چیز دیگر!

مسأله دیگری که قابل طرح و بحث است همراهی مخاطب است! به این معنی که مخاطب نباید موضع ثابتی داشته باشد و جایگاه از پیش تعیین شده‌ای را برای نگرش خود اتخاذ کند و درصد حفظ آن باشد! بلکه باید راه بیفتد و همراه با شاعر قدم بزند و جلو برود و در طول مسیر هر آنچه را که شاعر دیده است ببیند و گرنه با قرائت محض و وقوف در موضع خاص اتخاذ شده، هرگز اتفاق (بین او و شعر یا شاعر) حاصل نمی‌شود!

تأکید می‌کنم که هرگز بحرانی با اتکا به يك یا چند عامل در هیچ عرصه‌ای بروز و ظهور نمی‌کند و همیشه بحران و تنش به صورت زنجیره‌ای، در حوادث پی‌درپی و عوامل گوناگون شکل می‌گیرد و محقق می‌شود. اگر امروز از بحران مخاطب سخن به میان می‌آید و می‌رود، ریشه‌های آن را باید در حوادث و عوامل گوناگون جستجو کرد. به اعتقاد نگارنده عوامل زیر می‌تواند فهرست کوچکی از علل ایجاد بحران در مخاطب امروز باشد و صد البته برای یکایک آنها بحثی مستقل و مبسوط متصور است، نیازمند مجالی دیگر!:

1 -- عدم وجود عشق، صمیمیت و صداقت در اثر، به دلیل خالی شدن هنرمند از خویش و خلق و حق!

2 -- تغییر ذائقه مخاطب در اثر هجوم آثار مخرب فرهنگی.

3 -- تلاش بیگانگان در بیگانه کردن نسل امروز با میراث گرانبهای گذشته با هر وسیله ممکن.

4 -- شکستن حرمت و قداست بخشی از ارزشهای اخلاقی، ملی و مذهبی، و به تبع آن تشویق و ترغیب جوانان به پذیرش فرهنگهای وارداتی.

5 -- عدم تشکل و سازماندهی مطلوب جریانهای فکری و فرهنگی کشور.

6 -- عدم تلفیق اندیشه‌های مختلف و کمبود بستری مناسب برای همزیستی مسالمت‌آمیز صاحبان اندیشه در جهت رشد و تعالی آثار فرهنگی.

7 -- عدم استفاده از پتانسیل رسانه عظیم صدا و سیما، و بعضاً سوء استفاده از آن به دلیل بهره گرفتن از افراد غیر متخصص، دست کم گرفتن مخاطب و طرح اندیشه‌های صیقل نخورده در برنامه‌های متنوع!

8 -- عدم برنامه‌ریزی، حمایت و ارتباط صحیح مراکز فرهنگی در جهت نمایاندن و انتشار آثار برتر و اشاعه‌ای آثار اصیل فرهنگی در گذشته و حال به مخاطب امروز!

9 -- عدم وجود فضایی مناسب برای نقد و حتی در موضوعاتی، فقدان منتقد خوب!

10 -- فشارهای اقتصادی و تأثیر مستقیم آن در کم‌رنگ شدن فعالیتهای فرهنگی برجسته (از هر دو سو، متکلم و مخاطب)

11 -- تضاد و تناقض آشکار عصر کنونی با گذشته و به عبارت دیگر وجود تقابل و عدم تفاهم نسل جدید با نسل قدیم در دو بعد اندیشه و عمل!

12 -- تولد جریانهای متعدد به ظاهر روشنفکری در قالب موجهای مدرن و پست مدرن و نبودن معیار و در نتیجه سرگردانی ناگزیر مخاطب در انتخاب، بواسطه عدم سنجش صحیح!

در پایان، با توجه به مواردی که گفته آمد، نکته قابل ذکر این که مثل خیلی چیزهای دیگر در يك جمله بپذیریم که <بحران>، بومی نیست، جهانی است!

ای امل آورده، فطرت را چه رسوا کرده‌ای / نوحه کن در یاد امروزی که فردا کرده‌ای! (بیدل)